

## باسمه تعالی

عنوان کرسی: نوگرایی و رویکرد حداکثری به دانش بلاغت

ارائه دهنده: حجت الاسلام امیر امینی (عضو هیئت جامعه المصطفی العالمیه)

ناقد اول: حجت الاسلام محمدحسین بیت غانم (استاد همکار جامعه المصطفی العالمیه)

ناقد دوم: حجت الاسلام محمد عشایری منفرد (عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه)

مدیر کرسی: حجت الاسلام علیرضا بابایی (استاد همکار جامعه المصطفی العالمیه)

مکان: دانشگاه مجازی المصطفی

زمان: سه شنبه (۱۵ شهریور ۱۴۰۱)، ساعت ۱۲-۱۰

در این کرسی که با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید آغاز گردید، در ابتدا مدیر کرسی با ارائه ضوابط و نحوه مدیریت کرسی به تبیین مسئله پرداختند و بیان نمودند که نگرش متفاوت و جدید نسبت به بلاغت کلمه، منطق حاکم بر برگزاری این کرسی است که زیبایی شناسی صور آیات و ارتباط آیات با هم ضمن الحان و اصوات کلمات از قرائن پرداختن به مسئله است.

در ادامه، ارائه دهنده به بررسی رویکرد مدنظر خویش نسبت به دانش بلاغت پرداختند و موضوعات را در شش نکته و به شرح زیر بررسی نمودند:

در کتب علوم بلاغی برای بلاغت در کلام، تعریفی ارائه شده است که از گذشته تا به امروز همان تعریف در منابع بلاغی دست به دست شده و هیچگونه بازنگری را در آن مشاهده نمی کنیم. به نظر می رسد اندیشمندان حوزه بلاغت تمام تلاش خود را به این امر مصروف داشته اند که شاخصه های حداقلی بلاغت سخن را ترسیم کنند و هر کلامی را که از دو ویژگی برخوردار باشد کلام بلیغ بنامند. به همین سبب در تعریف دانش بلاغت گفته اند: ارائه سخن بگونه فصیح و مطابق با مقتضای حال مخاطب را بلاغت گویند و هر کلامی را که برخوردار از این دو ویژگی باشد، کلام بلیغ نامیده اند. بر این اساس، هرگاه شرایط به گونه ای باشد که ما باید کلام خود را با توضیح کامل بیان کنیم و یا در موقعیتی هستیم که باید در ارائه سخن، ایجاز به خرج داده و مختصر و مفید ادا کنیم و در این

راه از کلمات فصیح استفاده کنیم، سخن ما برخوردار از وصف بلاغت است و ما می توانیم آن را کلام بلیغ بشماریم. اندیشمندان علوم بلاغی در ترسیم دانش بلاغت به همین اندازه اکتفا کرده و از ظرفیت بلاغت حداکثری غفلت شده است و از سوی دیگر در تبیین شاخصه های بلاغت حداقلی نیز به همه جوانب توجه نشده است؛ لذا لازم است به رویکردی جدید از این حوزه اشاره کرد.

نخستین کتابی که در زبان عربی، مستقلاً در بلاغت نوشته شده، کتاب «البدیع» عبدالله بن معتمر است. پس از آن تا قرن چهارم هجری، یک سلسله کتب هم چون «معانی القرآن» فراء و مجاز القرآن ابوعبیده معمر بن مثنی و «صحیفه» بشیر بن معتمر و «البيان والتبيين» جاحظ و «قواعد الشعر» احمد بن یحیی و «الکامل» مبرد و «النُّکْت في اعجاز القرآن» الرُّمّاني و «بيان اعجاز القرآن» خطّابی تالیف شد که در ضمن بحث از اعجاز قرآن به مباحث بلاغی نیز اشاره کرده اند.

قرن پنجم هجری را می توان دوران شکوفایی علوم بلاغی دانست؛ زیرا در این قرن، عبدالقاهر جرجانی با نوشتن دو کتاب «دلائل الاعجاز في علم المعاني» و «اسرار البلاغه في علم البيان» به پیشرفت و نمو و شکوفا شدن این دانش کمک کرد.

در قرن ششم زمخشری به شکوفایی بیشتر علوم بلاغی کمک کرد و با نوشتن تفسیر کشف، اعجاز قرآن را از راه بلاغت آن، ثابت کرد تا اینکه در قرن هفتم، سکاکی در بخش سوم کتاب «مفتاح العلوم» در ترتیب و طبقه بندی علوم بلاغی، دقت خاصی مبذول داشت و به همین سبب خطیب قزوینی از بخش سوم کتاب «مفتاح العلوم» سکاکی، تلخیصی تهیه کرد و آن را «تلخیص المفتاح» نامید و چون آن تلخیص را وافی به مقصود نیافت، کتاب الایضاح را در توضیح آن نگارش نمود. کتاب تلخیص مورد توجه علماء واقع شد و تفتازانی به شرح آن پرداخت و دو شرح بر آن نوشت: یکی شرح مفصل و مبسوط که آن را «مطول» نامید و دیگری شرحی مختصر که «مختصر المعانی» نامیده می شود. تفتازانی، در این کتاب تنها به شرح تلخیص المفتاح خطیب قزوینی و کتاب مفتاح العلوم سکاکی، اکتفا نکرده بلکه به آراء پیشینیان علوم بلاغی و لغت دانان نیز اشاره کرده و در ضمن تشریح مطالب به آراء عبدالقاهر جرجانی، زمخشری و فخر رازی نیز توجه کرده است.

این رونویسی، شرح، تلخیص و حاشیه نویسی در قرون بعد نیز معمول بود و حتی در قرن چهاردهم هجری و عصر نهضت علمی جدید، باز هم کسانی پیدا شدند که با توجه به کتب بلاغی خطیب قزوینی، تألیفاتی در رشته بلاغت به وجود آورده و شیوه او را دنبال کردند، و هیچ حرکتی را در راستای نوآوری در این دانش آغاز نکردند.

به نظر می‌رسد برای تبیین بهتر دانش بلاغت و تصویر مناسب‌تر کاربرد علوم بلاغی با چند سؤال اساسی مواجه هستیم که پاسخ به آن سؤالات می‌تواند به ما درک بهتری از بلاغت ارائه کند، و عرصه‌های تازه‌تری را به روی ما بگشاید:

۱. آیا کلام مطابق با مقتضای حال و تهی از فصاحت، نمی‌تواند از بلاغت برخوردار باشد؟
  ۲. آیا در ارسال پیام، تنها اقتضائات مخاطب مورد توجه قرار می‌گیرد و اقتضائات ارسال‌کننده پیام و دیگران هیچ جایگاهی در ساخت کلام بلیغ ندارند؟
  ۳. آیا دانش بلاغت تنها در صدد تبیین اقتضائات مخاطبان خاص است یا مخاطبان عام نیز مورد نظر دانش بلاغت هستند؟
  ۴. آیا تنها مخاطبان گفتاری مورد نظر دانش بلاغت است یا مخاطبان نوشتاری نیز منظور هستند؟
  ۵. آیا علاوه بر فصاحت الفاظ و مطابقت آن با مقتضای حال، باید مجموعه الفاظ و واژه‌گان با موضوع سخن نیز هماهنگی داشته باشند؟
  ۶. آیا ملاک و میزان در کاربرد کلمات، انتخاب واژه فصیح است یا باید مناسب‌ترین و بهترین واژه از میان واژه‌گان فصیح را در هنگام ارائه سخن، برگزید؟
  ۷. آیا محسنات لفظی و معنوی در بلاغت سخن تاثیر و نقش عارضی دارند یا به میزان جاسازی آنها در کلام، به زیبایی سخن افزوده می‌شود.
  ۸. آیا در ارسال پیام‌های گفتاری باید به تاثیرات لحن و صوت نیز در انتقال پیام توجه نمود؟
- جهت تبیین این مسائل و پاسخ به این سؤالات و دستیابی بهتر به تعریف و کاربرد علوم بلاغی ناگزیر از ارائه مطالب در شش محور هستیم:
- مطلب اول: عناصر مورد نیاز در برقراری ارتباط/ وجود پنج عنصر فرستنده، گیرنده، پیام، ابزار انتقال پیام و کشف مراد گوینده و مقصود او از پیام در معیت هم یک ارتباط را شکل می‌دهد.
- مطلب دوم: حداقل‌های مورد نیاز در برقراری ارتباط/ حداقل‌های مورد نیاز جهت ارسال پیام و انتقال مفاهیم و مقاصد وجود ابزارهای پنجگانه برقراری ارتباط است، یعنی ارسال‌کننده پیام، دریافت‌کننده را با یکی از ابزارهای انتقال پیام، مورد خطاب قرار دهد و پیام خود را برای او ارسال کند و مراد و مقصود خود را تبیین می‌سازد، در این صورت ارتباط برقرار شده است و لیکن در این نوع ارتباط به همه زوایای پیام و شرایط ارسال و دریافت پیام توجه نشده است، بنابر این ممکن است پیام ارسالی تمام خواسته‌های ما را در انتقال معنای مورد نظر برآورده نسازد. به

عبارت دیگر در انتقال پیام یکبار پیام رسان تمام همّت خود را مصروف ساخت جمله می کند و به کمک آن پیام مورد نظر خود را به دیگری منتقل می سازد، و لیکن در مواردی به شرایط خود، مخاطب، و محیط توجه می کند و سخن خود را متناسب با آن شرایط بر زبان یا نوشتار ارائه می کند، هم چنانکه به ظرفیت های دیگری نیز که می تواند او را در انتقال بهتر پیام کمک کند، توجه می کند. نیاز حداقلی ما در برقراری، همان استفاده از کلمات و جملاتی است که خواسته های اولیه ما را منتقل می سازد.

مطلب سوم: ابزارهای مورد نیاز در کیفی سازی ارتباطات گفتاری و نوشتاری/ وجود عناصر پنج گانه تنها می توانند از برقراری ارتباط میان ارسال کننده پیام و دریافت کننده خبر دهند و لیکن جهت کیفی سازی این ارتباط و تاثیر گذاری بیشتر پیام بر مخاطب، و به بیانی دیگر، رسایی سخن نیازمند امور دیگری نیز می باشد که عبارتند از: تفکیک گیرندگان پیام، توجه به اقتضائات و موقعیت گیرنده پیام، توجه به اقتضائات و موقعیت ارسال کننده پیام، توجه به اقتضائات و شرایط بیرونی و استفاده از ظرفیت های لفظی در پیام های گفتاری و نوشتاری که جهت انتقال پیام مؤثر نیازمند استفاده از ظرفیت های کلامی متعدد زیر می باشیم:

- استفاده از ظرفیت فصاحت واژه گان در صورت نیاز
- استفاده از ظرفیت واژه گان غیر فصیح در صورت نیاز
- استفاده از سخنان با ساختاری هماهنگ با دستور زبان مورد نظر، و دور از تعقید لفظی
- بکارگیری ساختارهای متنوع کلامی متناسب با موقعیت ها
- استفاده از واژه گان متناسب با موضوع
- استفاده از ظرفیت زیبایی های لفظی و معنوی
- استفاده از ظرفیت صوت و لحن در پیام های گفتاری

مطلب چهارم: نارسایی دانش بلاغت در توجه به همه ابزارهای تاثیرگذار بر رسایی سخن/ علمای بلاغت در تعریف ارائه شده برای بلاغت به همه جوانب توجه نکرده اند و در این جهت کاستی های مشاهده می شود که به آنها اشاره می شود:

۱. عدم توجه به مخاطب نوشتاری: به نظر می رسد در پیام های نوشتاری علاوه بر شاخصه های مطرح شده در علم بلاغت، نیازمند تبیین شاخصه های دیگری هستیم که از آنها غفلت شده است. به عنوان نمونه مخاطب گفتاری اگر لحظه ای از سخن را از دست بدهد، ممکن است تمام سخن را از دست بدهد، لذا خطیب تلاش می کند که از اسلوب های متعدد استفاده کند تا جسم و فکر مخاطب را جلب کند، بر

خلاف متن نوشتاری که مخاطب هر زمان اراده کند می تواند به آن متن نگاه کند. بر این اساس، تنوع ساختاری در جملات امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام لعن و مذمت اشعث بن قیس معنا پیدا می کند. این تنوع ساختاری را در گفتگو با مخاطب نیازمندیم و لیکن در مخاطب نوشتاری به این میزان از التفات و تغییر ساختار در جملات، نیاز نداریم. همچنین در بلاغت گفتاری، لحن گوینده در انتقال مفاهیم و تاثیرگذاری آن، دارای اهمیت بسیاری است؛ اما در بلاغت نوشتاری این ابزار کاربردی ندارد. همچنانکه در بلاغت نوشتاری باید به متناسب سازی کلام با موضوع، در خط و نگارش نیز توجه شود، چنانچه عبارت «لا فتی الا علیّ لاسیف الا ذوالفقار» را در شکل شمشیر به تصویر می کشند، بر خلاف پیام گفتاری که رعایت این ویژه گی در آن معنا ندارد.

۲. عدم توجه به مخاطب عام: در برخی موارد، گوینده سخن خود را بگونه ای ارائه می کند که قابلیت تفسیر به لایه های متعدد معنایی را داشته باشد، در چنین شرایطی حال مخاطب خاص مراعات نمی گردد بلکه ارسال کننده پیام بدنبال آن است که هر مخاطبی با توجه به ظرفیت خود از کلام بهره برد، چنانچه ما این نوع سخن گفتن را در آیات قرآن مشاهده می کنیم، چرا که خداوند بگونه ای با ما سخن گفته است که همه ما خود را مخاطب آن می دانیم و به فراخور حال خود از آن بهره می بریم.

۳. غفلت از اقتضائات و شرایط حاکم بر متکلم و محیط بیرونی: بسیاری از علمای بلاغت از جمله صاحب «جواهر البلاغه» در تعریف کلام بلیغ نوشته اند: «هو الکلام الذی یُصوره المتکلم بصوره تناسب احوال المخاطبین (الهاشمی، احمد (بی تا)، ص ۳۳): یعنی کلام بلیغ و رسا، سخنی است که متکلم آن را به شیوه ای که متناسب با حال مخاطبان است، صورت می بندد؛ حال آنکه مقصود از آن اعم از رعایت حال مخاطب، متکلم و حتی افراد دیگر و محیط بیرونی می باشد، مثل سخن با مخاطب مرد در حضور زنان یا سخن با همسر در حضور فرزند که در تمامی این موارد علاوه بر مخاطب باید افراد دیگر را نیز مورد توجه قرار داد. بنابر این، گوینده باید در هنگام سخن گفتن، به زمان، مکان، خود، مخاطب و شنوندگان غیر مخاطب نیز توجه کند و شاید به همین دلیل است که علمای گذشته لفظ «مقتضای حال» را به صورت کلی بیان کرده اند و آن را مترادف با حال مخاطب قرار نداده اند و لیکن علمای بعد دچار این اشتباه شده اند و تصور نموده اند که مقتضای حال منحصر در رعایت حال مخاطب است. بر همین اساس باید خبر اسکافی را در باره کشته شدن «ماکان» سردار شورشی در روزگار امیر نوح بن منصور با عبارت کوتاه «أما ماکان فصار کاسمه و السلام» بلیغ دانست، زیرا گرچه مخاطب یعنی امیر نوح بن منصور شیفته شنیده

شدن خبر کشتن «ماکان» است و تفصیل کلام برای او دلنشین است و لیکن موقعیت فرستنده پیام متناسب با ایجاز کلام است؛ زیرا موقعیت او موقعیت جنگی بوده است و از سویی باید پیام را با کبوتر ارسال می کرده است که ظرفیت محدودی در انتقال نوشتجات دارد. بنابر این رعایت مقتضای حال در ارسال پیام، شامل گوینده، مخاطب، و محیط بیرونی نیز می شود و وجهی برای انحصار آن در مخاطب ندارد.

۴. خروج سخن غیر فصیح از بلاغت با وجود مطابقت با مقتضای حال: دیدگاه نهایی بسیاری از علمای بلاغت آن است که هر کلام بلیغی فصیح است؛ اما هر فصیحی بلیغ نیست. این بدان معناست که بلاغت اعم از فصاحت است. به نظر می رسد طرح مباحث فصاحت، قطع نظر از ساختار کلام امر نامناسبی است، بلکه صرفاً با قرار گرفتن در بافت کلام قابل بررسی است؛ لذا چه بسا مقتضای کلام این باشد که سخن ما از عیوب دستوری برخوردار باشد، چنانچه کاربرد الفاظ غریب را در اشعار امام حسین علیه السلام در پاسخ به اعرابی فصیح می دانیم؛ چرا که آن اعرابی با استفاده از واژه گان دارای عیوبی چون تنافر حروف، مخالفت با قیاس صرفی و... تلاش می کند تا توانایی خود را در کاربرد چنین کلماتی به رخ مخاطب بکشد؛ لذا مخاطب بناچار باید پاسخ او را با استفاده از الفاظی اینگونه دهد، تا او را از غرور خارج سازد. در مواردی استفاده از چنین واژه گانی تاثیر معنایی بیشتری دارد.

۵. غفلت از توجه به کارکردهای خاص معنایی الفاظ: گاه دو واژه از منظر بلاغی فصیح شمرده می شوند و لیکن گوینده در انتخاب یک واژه معنای خاصی را دنبال می کند که تنها یک کلمه می تواند آن را منتقل سازد؛ بر همین اساس، ترجیح یک واژه فصیح بر واژه دیگر حکایت از واقعیتی می کند که واژه دیگر توانایی انعکاس آن معنا را ندارد، چنانچه خداوند متعال در بیان قصه یوسف، برای اشاره نمودن به سرزمین مصر، در دو مورد از واژه «مصر» استفاده نموده است یکی در مقام ورود حضرت یوسف به این شهر و فروختن ایشان و دیگری در پایان قصه که مساله ورود حضرت یعقوب و خانواده ایشان به آن شهر است؛ لیکن در جایی که حضرت یوسف از زندان آزاد می شود و از عزیز مصر تقاضا می کند که او را خزانه دار این شهر قرار دهد، بجای کلمه «مصر» از واژه «الأرض» استفاده می کند. چنانچه در آیه (و کذلک مکنا لیوسف فی الأرض) نیز که مساله حکومت یوسف پیامبر را در سرزمین مصر مطرح می کند از واژه «الأرض» استفاده نموده است و انتخاب این واژه در این دو مورد اشاره به معنای لطیفی دارد که استفاده از واژه دیگر ما را به آن معنا رهنمون نمی ساخت و آن این است که مصریان با توجه به ویژه گی های کشور خود بر این باور بودند که جز این سرزمین، سرزمین دیگری وجود ندارد و سرزمین های دیگر آنقدر کم

اهمیت اند که گویا برای «أرض» تنها یک مصداق وجود دارد و آن کشور مصر است، بر همین اساس سرزمین خود را «أرض» می نامیدند؛ لذا خداوند به زیبایی در مواردی که مراد از آن مساله حکومت است از واژه «أرض» استفاده نموده است. بنابر این صرف دوری لفظ از تنافر حروف، و مخالفت با قواعد صرف و... و نیز مطابقت با مقتضای حال، می تواند کلام را متصف به وصف بلاغت حداقلی کند و لیکن سخن تا رسیدن به بلاغت حداکثری فاصله زیادی دارد. بر این اساس باید در تعریف بلاغت، علاوه بر شاخصه های بلاغت حداقلی، به شاخصه های بلاغت حداکثری نیز توجه شود تا به درک واقعی از اعجاز قرآن که هدف اصلی اندیشمندان بلاغی از طرح این گونه مباحث بوده است، دست یابیم.

۶- نادیده انگاشتن زیبایی های لفظی و معنوی در بلاغت: علمای بلاغت بدیع را ذیلی بر دو علم بلاغت (معانی و بیان) گرفته اند نه نوعی مستقل از علوم ادبی؛ زیرا مرجع بلاغت، اعم از این که در کلام باشد یا در متکلم، دو چیز است: نخست احتراز از خطا در ایراد معنی سپس تمیز سخن فصیح از غیر آن. برای احتراز از خطا در ایراد معنا به علمی نیازمندیم و برای احتراز از تعقید معنوی به علمی دیگر؛ ازین رو معانی و بیان را برای این دو منظور وضع کرده اند؛ اما برای وجوه تحسینی که پس از تحقق بلاغت عرض وجود می کنند، علم بدیع وضع شده است و لیکن اندیشمندان علوم بلاغی تمام توجه خود را به بلاغت حداقلی معطوف داشته اند و از این نکته غافل شده اند که استفاده از تمام ظرفیت های لفظی برای انتقال پیام می تواند مورد نظر این دانش باشد، و کلام هر گوینده ای به فراخور توان او در استفاده از ظرفیت ها به مرتبه ای از مراتب بلاغت دست می یابد.

۷- غفلت از بافت سخن: از دیگر نقیصه های بلاغت سنتی، ماندن در مرحله تجزیه جمله و جداسازی کلمات و تصویرهاست. این نقیصه همواره مانع از این شده است تا بلاغت سنتی به تحلیل و تجزیه کلیت کلام و بافت سخن بپردازد. به همین منظور به مساله مهمی چون هماهنگی سخن با موضوع آن توجه نمی شود، و غفلت می کنیم که در مقام سخن حماسی، واژه گان گزینش شده و در مقام مذمت، واژگان منتخب باید همسو با آن مقام باشند، چنانچه همین اشتباه را در تبیین بلاغت قرآن مشاهده می کنیم و نگاه ما به هر آیه مستقل از آیه دیگر است و نگاه ما به زیبایی های مجموعه آیات یک سوره معطوف نمی شود.

۸- عدم توجه به استفاده از ظرفیت صوت و لحن و موسیقی: نگاه علمای بلاغت به آثار ادبی، بیشتر منبعث از نقش های دستوری کلمه و کلام است و اشاره ای به نکات آوایی و وجه عاطفی قضیه نموده اند؛ لیکن به نظر می رسد علاوه بر کلی مطابقت سخن با مقتضای حال باید آوا و اصوات و لحن و موسیقی سخن نیز

با موضوع کلام، مطابقت نماید. به عنوان مثال در موضعی از قرآن که باید موسیقی سخن دارای شدت باشد، فواصل آیات با دال مشدد یا ذال مشدد آمده که از خشم خداوند حکایت دارد. در مقابل، در موضعی که نیاز به نرمی و مهربانی و رفق است قافیه‌ها به حرف میم یا نون ساکن و یا «یاء» ممدود آمده است. سیدقطب به همین دلیل معتقد است آهنگ و موسیقی آیات ۹۲-۸۸ سوره مریم، سایه ای متناسب با معنای آن یعنی خشم خداوند نسبت به افترا مشرکان و واکنش جهان هستی از جمله آسمان ها، زمین و کوه ها، در مقابل این نسبت دروغ را ایجاد کرده است. به‌ویژه موسیقی واژگان به کاررفته در آیه ۹۰ حرکت زلزله و لرزش را ترسیم کرده است. همچنین نرمی آوای «حاء» در آیه ۸۵ همین سوره که در دو کلمه «نَحْشُرُ» و «الرَّحْمَنِ» به کار رفته، القاء کننده راحتی و آرامش پرهیزگاران در روز قیامت است. در آیه ۹۶ همین سوره نیز سید قطب بر موسیقی و زیبایی آوایی «وِدا» متمرکز شده و نرمی آوایی آن را متناسب با معنای آیه دانسته است؛ گویی که محبت و عشق الهی از عوالم برین و متعالی به زمین و ساکنان آن می‌رسد و همه هستی را از فیض خود بهره‌مند می‌سازد.

از مجموع آنچه بیان شد روشن می‌شود که علمای بلاغت تمام توجه خود را به این امر معطوف کرده اند که برای تحقق بلاغت در کلام، نیازمند واژه گان فصیح و مطابقت آنها با مقتضای حال می‌باشیم، و متأسفانه از این امر غفلت شده است که باید بلاغت را بگونه ای ترسیم کنیم که برای آن مرتبه ای حداقلی همچون سخن بسیاری از آدمیان و مرتبه ای حداکثری همچون آیات و کلام وحی ارائه کنیم، تا از میان آن مراتب میانی بلاغت بدست آید. به همین جهت در علوم بلاغی به شاخصه های محدودی چون فصاحت الفاظ و مطابقت کلام با مقتضای حال در ترسیم بلاغت کلام اکتفاء شده است، و حال آنکه برای بلاغت حداکثری می‌توان شاخصه های دیگری چون توجه به لحن و صوت، توجه به اقتضانات گوینده و محیط بیرونی، علاوه بر توجه به اقتضانات مخاطب، و نیز ترجیح یک واژه فصیح بر واژه فصیح دیگر را بیفزاییم،

مطلب پنجم: ارائه تعریفی نو برای دانش بلاغت/ با توجه به کارکرد گسترده دانش بلاغت در حوزه گفتار، نوشتار، مخاطب عام و خاص و... می‌توان بلاغت کلام را اینگونه تعریف کرد که ارسال کننده پیام با توجه به نوع پیام و توجه به اقتضانات حاکم بر خود و دریافت کننده پیام و نیز شرایط حاکم بر محیط بیرونی پیام، سخن و پیام خود را متناسب با چنین وضعیتی در مناسب ترین شکل ممکن ارائه نماید.

مطلب ششم: ساختار کلی مباحث دانش بلاغت/ این دانش در چهار حوزه ظرفیت های الفاظ، ظرفیت های احوال لفظ، بررسی اقتضانات و احوال و متناسب سازی کلام با اقتضانات قابل بررسی است.

مطلب هفتم: عناوین و سرفصل‌ها/ مباحث مقدماتی شامل تعریف علوم بلاغی، موضوع، تاریخچه و نیز انواع پیامها اعم از گفتاری، نوشتاری، عام و خاص؛ مباحث اصلی شامل استفاده از ظرفیت الفاظ در بلاغت، استفاده از ظرفیت حالات الفاظ در بلاغت گفتاری، حالات و اقتضائات گوینده، مخاطب و محیط بیرونی در هنگام ارسال پیام و متناسب سازی کلام با حالات و اقتضائات.

نتیجه آنکه بازنگری در کارکردهای هر دانشی می‌تواند ما را در درک بهتر آن علم، و استفاده از تمام ظرفیت آن دانش یاری رساند.

پس از ارائه تفصیلی حجت الاسلام امینی، ناقد اول در مقام طرح برخی اشکالات به بیان مطالب زیر پرداخت:

- پیشینه تحقیق بیان نشده که لازم است نسبت به کارهای عمیق انجام شده، بررسی صورت گیرد.
- مسئله از قدیم الایام مورد توجه بوده و غایت بلاغت، فهم اعجاز قرآن است.
- توجه به اثرگذاری و زیبایی در بلاغت مهم است؛ همچنان که اندیشه و اسلوب ادبی از اسلوب‌های سه گانه فنی، ادبی و خطابی نیز مورد توجه است.
- دقت و لطافت که بلیغ بودن را می‌رساند، غیر از تقیید است.
- مطلب دیگر نیز در خصوص اشعار منسوب به ائمه علیهم السلام است که لزوماً به معنای صحت این انتساب نیست.

در ادامه جلسه، نوبت به ارائه مطالب و نقد ناقد دوم رسید که حجت الاسلام عشایری ضمن تمجید مطلب ارائه شده و اهمیت مقاله و ضرورت پرداختن به این مسئله، به موارد زیر پرداختند:

- این مقاله نادرستی مطالبی را نشان داد که می‌گفتند بلاغت باید به دانش نحو بازگردد.
- نهضت بلاغی متعلق به خطیب قزوینی است و میراث سکاکی همچنان که بسیاری چنین گمان می‌کنند، نمی‌باشد.
- ضرورت رعایت الزامات نگارشی و استفاده از مؤیدات قدما جهت تقریب و همدلی با موضوع
- استفاده از آیات قرآنی و روایات صحیح به جای استناد به اشعار منسوب که محل مناقشه است.

در انتهای جلسه نیز ضمن طرح پرسش‌های حضار و سایر مطالب طرح شده توسط ناقدین، ارائه دهنده به انتقادات و سؤالات پاسخ داده و با جمع بندی مدیر کرسی، جلسه با ذکر صلوات بر محمد و آل طاهرینش به پایان رسید.